

رفع محدودیت ها در مجلس برای ازدواج موقت و مجدد

گفتگو با مهرداد درویش پور

شاهرخ بهزادی

مجلس شورای اسلامی دیروز با اکثریت آراء تصمیم گرفت که ازدواج موقت از این پس نیازی به ثبت کردن در هیچ دفتری نداشته و دیگر لازم نیست که یک مرد برای ازدواج دوم خود از دادگاه اجازه بگیرد. بالاخره پس از چهار سال، دو ماده جنجالی مربوط به ازدواج موقت و ازدواج مجدد مردان، یعنی مواد 22 و 23 لایحه قانونی حمایت از خانواده نهایی شد.

براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی، ماده 23 که مربوط به ازدواج مجدد مردان بود، بدون جایگزین کردن آن با ماده قانونی دیگری، حذف گردید. بدین ترتیب و در شرایط سکوت قانونی از این پس ازدواج مجدد نیازی به مجوز دادگاه نخواهد داشت.

براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی، ماده ۲۳ که مربوط به ازدواج مجدد مردان بود، بدون جایگزین کردن آن با ماده قانونی دیگری، حذف گردید. بدین ترتیب و در شرایط سکوت قانونی از این پس ازدواج مجدد نیازی به مجوز دادگاه نخواهد داشت.

مجلس شورای اسلامی در باره مفاد ماده ۲۲ یعنی ازدواج موقت با در نظر گرفتن سه شرط تصویب نمود که ازدواج موقت نیاز به ثبت در دفاتر ندارد.

این سه شرط عبارتند از: باردارشدن زوجه، توافق طرفین و شرط زن در هنگام ازدواج موقت مبنی بر ثبت این نوع ازدواج.

پیشنهاد تصویب مفاد ماده ۲۲ و عدم ثبت ازدواج موقت در صحن مجلس با اعتراض بسیاری از چهره های مذهبی مجلس روبرو شد که با این وجود، نهایتاً به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.

در این رابطه ستار هدایتخواه به شدت اعتراض نمود. وی در این باره گفت "که از فردا، هر مردی با يك دختری رابطه داشته باشد و جلویش را بگیریم، می‌گوید ازدواج موقت کردیم، بعد بگوییم ثابت کن که حتی بین‌تان عقد موقتی قرائت شده، می‌گوید، شده اما قانون می‌گوید نیاز نیست ثبتش کنیم". هدایتخواه گفت "این اتفاق یعنی فساد در جامعه و دیگر نمی‌توان جلویش را گرفت و از فردا هیچ زنی نمی‌تواند مطمئن باشد که مردش با زنان دیگری رابطه ندارد." وی به رسم نتیجه گفت "با این وضعیت هیچ فرقی بین اینجا و غرب نمی‌ماند و هر کسی با هر کسی که بخواهد رابطه خواهد داشتن و نمی‌توانیم حتی ثابت کنیم عقدی دایر بوده یا نه، بعد هم اگر این اتفاق عدم ثبت به وجود بیاید، بنیان خانواده‌ها متلاشی می‌شود."

در مقابل ستار هدایتخواه، شاهرخی رئیس کمیسیون قضایی مجلس که وی نیز یک روحانی است به سخنان او اعتراض کرد و گفت "که اصلاً این آزادی افراد است و حریم خصوصی مردم است و ما نمی‌توانیم در حریم خصوصی مردم وارد شویم و بگوییم برای ازدواج موقت باید برود دفتر و محضر و ازدواجش را ثبت کند." شاهرخی گفت که قبول ندارد این قانون به ضرر همسر اول آقایان تمام می‌شود، چون تا وقتی این ازدواج موقت به فرد سومی ربط پیدا نکند، کسی حق دخالت نخواهد داشت. سخنان شاهرخی صدای اعتراض نمایندگان زن مجلس را بلند کرد. نمایندگان زن مجلس می‌گفتند باید ازدواج موقت ثبت شود وگرنه حریم خانواده متزلزل خواهد شد. اما در نهایت قانون آن شد که ۱۰۴ نماینده مرد مجلس به آن رای دادند.

در باره حذف ماده ۲۳ که به تصویب اکثریت مجلس رسید، پیش از اتخاذ آراء بحث‌ها و اعتراضاتی در صحن مجلس بلند شد. در حالی که علی مطهری اظهار داشت که ازدواج دوم حق یک مرد است و چرا باید این حق را از مرد ها گرفت، زهره الهیان نماینده تهران در مخالفت با وی اظهار داشت که در اسلام، اصل بر تک همسری است و تعجب می‌کند که چرا آقای مطهری چنین پیشنهادی را مطرح می‌کند.

در باره این رویداد با مهرداد درویش پور استاد جامعه شناسی و پژوهشگر حقوق زنان در کشور سوئد به گفتگو نشسته ایم و از وی می‌پرسیم که تصویب رفع محدودیت ها در باره ازدواج موقت به وسیله مجلس شورای اسلامی را از نقطه نظر جامعه شناسی یک پیشرفت میدانید یا نه؟

مهرداد درویش پور می‌گوید که از نظر جامعه شناسی، صیغه نوعی

فحشای شرعی تلقی می شود. وی اعتقاد دارد که تمام قید و بند های قانونی که تا کنون باعث می شد این نوع ازدواج موقت، آن طور که باید و شاید به راحتی رواج پیدا نکند، با تصمیم اخیر مجلس شورای اسلامی بر داشته شده است. بدین ترتیب این نوع فحشای شرعی می تواند با لجام گسیخته ترین شکل ممکن در جامعه شیوع پیدا کند.

مهرداد درویش پور تصویب چنین قوانینی را در چارچوب بنیاد گرایی نوینی تبیین می کند که نظام اسلامی در جهت آن، که همانا طالبانی کردن سیاست، فرهنگ در جامعه می باشد، حرکت می کند.

وی معتقد است که این تصمیم در جهت گسترش مرد سالاری در جامعه می باشد. به نظر وی هر چند این تصمیم می تواند در بر دارنده برخی از آزادی های جنسی برای مردان باشد، اما برای زنان در بر دارنده آسیب های اجتماعی بیشتر و محدودیت های تازه ای است...

برای شنیدن گفتگو :

{mp3 width="500" height="100"}perspective_2_06_02_2012{/mp3}

حکم ۱۸ سال زندانِ عبدالفتاح سلطانی را محکوم می کنیم



برنامه نظارت بر حمایت از مدافعان حقوق بشر

بیانیه مطبوعاتی - برنامه نظارت

ایران: حکم ۱۸ سال زندان برای وکیل حقوق بشری

حکم ۱۸ سال زندانِ عبدالفتاح سلطانی را محکوم می کنیم

پاریس - ژنو، ۱۵ اسفند ۱۳۹۰. برنامه نظارت بر حمایت از مدافعان حقوق بشر، که برنامه مشترک «فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر» (FIDH) و «سازمان جهانی مبارزه با شکنجه» (OMCT) است، حکم ناعادلانه محکومیت آقای عبدالفتاح سلطانی به ۱۸ سال زندان و ۲۰ سال محرومیت از اشتغال به حرفه وکالت را محکوم می کند.

در روز ۱۴ اسفند ۱۳۹۰ وکلای آقای عبدالفتاح سلطانی، وکیل دادگستری و عضو بنیانگذار کانون مدافعان حقوق بشر مطلع شدند که شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب اسلامی آقای سلطانی را به ۱۸ سال زندان در تبعید در شهر دورافتاده برازجان (استان بوشهر در جنوب) و ۲۰ سال محرومیت از اشتغال به حرفه وکالت محکوم کرده است. این حکم حتی برخلاف مفاد قانون مجازات اسلامی است که زندان در تبعید را مقرر نکرده و بر اساس آن حکم یا باید زندان باشد یا تبعید. آقای سلطانی به اتهام های «تبلیغ علیه نظام»، «شرکت در تشکیل کانون مدافعان حقوق بشر»، «اجتماع و تبانی علیه نظام» و همچنین «تحصیل مال حرام» از طریق دریافت جایزه حقوق بشری نورنبرگ در سال ۱۳۸۸ محکوم شده است. در طول بازداشت پیش از دادگاه در بند ۲۰۹ زندان اوین از ۱۹ شهریور ۱۳۹۰ تاکنون، او با آزار و اذیت تبعیض آمیز روبرو بوده و به ویژه وکلا و خانواده اش خیلی کم با او دیدار داشته اند.

برنامه نظارت یادآوری می کند که آقای سلطانی سال های طولانی با آزار و اذیت قضایی روبرو بوده اما این آزار در پی انتخابات مورد اختلاف ریاست جمهوری ۱۳۸۸ افزایش یافت. چندین عضو دیگر کانون مدافعان حقوق بشر از جمله آقایان محمد علی دادخواه، محمد سیف زاده، عبدالرضا تاجیک، خانم نرگس محمدی و خانم نسرين ستوده نیز پس از تعطیل شدن کانون مدافعان حقوق بشر در سال ۱۳۸۷ با فشار کیفری شدید روبرو بوده اند.

آقای سلطانی پس از دستگیری در شهریور ۱۳۹۰ تصمیم گرفت در دادگاه از خود دفاع نکند و به مغایرت دادگاه انقلاب اسلامی با قانون اساسی، بازداشت خودسرانه و ماهیت سیاسی اتهام ها علیه خود اعتراض نماید. او خواستار حضور هیأت منصفه در دادگاه پیرو اصل ۱۶۸ قانون اساسی ایران شد. آقای سلطانی قصد دارد در دادگاه تجدید نظر به حکم دادگاه انقلاب اسلامی اعتراض کند.

برنامه نظارت معتقد است که حکم آقای عبدالفتاح سلطانی تنها به قصد ترساندن و بازداشتن او از فعالیت های حقوق بشری به ویژه به عنوان وکیل دادگستری صادر شده است. به علاوه، هدف از این حکم

ترساندن وکلای دادگستری مدافع حقوق بشر و نیز تمامی مدافعان حقوق بشر در ایران است.

سوهیر بالحسن، رئیس فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر گفت: «دولتمردان در تلاش برای کاهش وکلایی که حاضر به دفاع از قربانیان نظام آشکارا پرایراد قضایی، به ویژه مدافعان حقوق بشر و فعالان حقوق زن، فعالان سندیکایی و دانشجویی، هستند به حمله های خود به وکلای حقوق بشری ادامه می دهند و در عمل حرفه وکالت را به عملی مجرمانه تبدیل می کنند.» برهمین روال، خانم شیرین عبادی، گیرنده جایزه نوبل صلح و بنیانگذار کانون مدافعان حقوق بشر، وکالت دادگستری را «خطرناک ترین شغل در ایران» توصیف کرده است.

دبیر کل سازمان جهانی مبارزه با شکنجه، جرال استابِرکی، نیز اضافه کرد: «وکلای دادگستری نه تنها در معرض آزار و اذیت قضایی و حکم های ناعادلانه زندان هستند بلکه در زندان نیز هدف اقدامات تنبیهی قرار می گیرند که به قصد خاموش کردن آنها و مجازات فعالیت های برحق شان انجام می شود.»

برنامه نظارت از دولتمردان ایران به تاکید می خواهد فوری و بدون قید و شرط به آزار و اذیت قضایی علیه آقای عبدالفتاح سلطانی پایان دهند و او و تمام مدافعان حقوق بشر را که در بازداشت خودسرانه به سر می برند آزاد نمایند، و به طور کلی اعلامیه سازمان ملل در باره مدافعان حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر و معاهده های بین المللی حقوق بشر را که ایران تصویب کرده رعایت کنند.

تماس برای اطلاعات بیشتر

OMCT: Delphine Reculeau : + ۴۱ ۲۲ ۸۰۹ ۴۹ ۳۹ •

FIDH: Karine Appy / Arthur Manet : + ۳۳ ۱ ۴۳ ۵۵ ۲۵ ۱۸ •

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر): [lddhi\(at\)fidh.net](mailto:lddhi(at)fidh.net)

جمع بندی یکساله انقلاب های عربی

سمیر امین



مترجم: کوثر آلی علی محمره

بنیادگرایی در پس فراخوان به "جهل و تاریکی" مطرح شده توسط "رشید رضا" (۱) و "اخوان المسلمین" و برای تکمیل آن پدید آمد، سلفی ها (بنیاد گرایان) بصورت علنی "ازادی" و در پس آن "دموکراسی" را نفی می کنند. اینان معتقدند ازادی، علت وجودی انسان {از نظر آنان انسان بصورت عبدا. (بنده) افریده شده است} را که برای بندگی خالق افریده شده، نفی میکند.

انچه در پی می آید تاملی است بر انقلاب های عربی در پی تحولات یکساله اخیر.

۱- پیروزی اسلام سیاسی در انتخابات تونس

انتخابات تونس (اکتبر ۲۰۱۱) راه برای بوجود آمدن بلوک سیاسی دست راستی که اکثریت مجلسی که قرار است قانون اساسی جدید را تدوین نماید، هموار نمود. این بلوک سیاسی، از حزب النهضة (اخوان المسلمین) و شخصیت های مستقلی که خود را رهروان "بورقابه" می دانند اما در حقیقت وابسته به نظام بن علی بودند، تشکیل شده است. نظام جدید ممکن است برخی دگرگونی های دموکراتیک (احترام به تعدد احزاب و ازادی بیان و توقف سرکوب شدید پلیسی) و کنشهای اجتماعی (حقوق زنان، سکولاریسم، آموزش و دولت) را در چارچوب برنامه توسعه اقتصادی پیشین، در پی گیرد.

جنبش انقلابی در تونس هیچگاه شیوه توسعه اقتصادی اتخاذ شده در دوران "بن علی" را نه تنها مورد انتقاد قرار نداده بلکه در چارچوب فرامین "بانک جهانی"!! صرفا به سرکوب شدید پلیسی و رانت های اعطا شده به خانواده "بن علی" اعتراض داشته است. افکار عمومی در تونس (به استثنای نیروهای چپ که به حاشیه رانده شده بودند)، هرگز این

نکته را که چنین شیوه "توسعه اقتصادی" (وابسته) زمینه را برای بحرانی شدن اوضاع اجتماعی و قیام مردمی فراهم می نماید، درک ننمودند. بلوک جدید حاکم مسیر توسعه ای را که "بورقیبه" در پیش گرفته بود نه تنها اصلاح ننمود، بلکه بدلیل "ظاهر اسلامی" چنین توسعه ای، تعارضی با آن ندارد.

پس از آن، پیروزی جریانات "اسلامگرا" را در مقیاسی وسیع تر در مصر شاهد بودیم. از این پیروزی و رساتر شدن شعار "اسلامیزه" کردن جامعه چه دستاوردهایی می توان توقع داشت؟ برای پاسخ به این سوال باید دلایل این پیروزی انتخاباتی را بررسی نمود. پیش از این، به موضوع تاثیر "ناصریسم" در غیرسیاسی نمودن جامعه از طریق قلع و قمع احزاب و سازمانهای ترقیخواه بر این "پیروزی"ها اشاره کرده ام. "ناصریسم" در اتخاذ این روش تنها نبوده بلکه غالب نظام های ملی موج اول "بیداری جنوب" از این شیوه پیروی نمودند. از یاد ببریم که نظام های سوسیالیستی نیز در اتخاذ این شیوه ها (نهایتا پس از عبور از مرحله دموکراتیک انقلاب و تثبیت نظام) با دیگران همراهی نمودند.

مخرج مشترک در این موارد، حذف رویکردهای دموکراتیک است و منظور من از بیان این موضوع وضع علامت تساوی بین "دموکراسی" و "مهندسی انتخابات چند حزبی" نیست. منظور، به کار گرفتن دموکراسی به معنای صحیح آنست، یعنی احترام به "پلورالیسم" در افکار و برنامه های سیاسی و قبول تشکیلات و سازمانهای سیاسی وابسته به آن، چرا که پلورالیسم سیاسی لازمه دموکراسی است. دموکراسی بدون آزادی بیان برای دگرانديشان و مخالفان سیاسی نمی تواند نهادینه شود. در نظر نگرفتن چنین حقی (آزادی بیان و تشکیلات سیاسی مخالف نظام) سبب غیرسیاسی شدن جامعه شده و نهایتا "فاجعه" بدنبال خواهد آورد.

برآمد چنین فاجعه ای را در گذشته، (بصورت خصلت دینی و غیره) دیده ایم. همانگونه که نمود آن را در پذیرش پروژه "جامعه مصرفی" که بر اساس گرایش های "فرد گرایانه" قوام یافته می توان مشاهده نمود. گرایش هایی که در میان اقشار متوسط جامعه (که از توسعه بهره مند بودند) رسوخ کرده و حتی در میان توده های فقیر خواهان رفاه (در حداقل آن) رشد یافت. این گرایش ها در غیاب هرگونه الترناتیو حقیقی بروز پیدا کرد. در نهایت، اینگونه گرایش ها را نمی توان غیرطبقاتی و نه، غیرقانونی نامید.

"پاکسازی سیاسی" در جامعه های اسلامی به صورت "بازگشت" ظاهری به

“اسلام” خود را نشان داد. در نتیجه گفتمان حاکم بر این جامعه ها (بازگشت به اسلام) در دوران “ناصریسم” (خصوصا در زمان سادات و مبارک)، همسو با “گفتمان حاکمان” تنها گفتمان مجاز به شمار آمد. این گفتمان بمنظور جلوگیری و ممانعت از ظهور “الترناتیو” مبتنی بر تعمیق گرایش های سوسیالیستی مورد بهره برداری قرار گرفت. پس از آن “سادات” و “مبارک” این گفتمان دینی را بمنظور همراهی و تایید وخامت اوضاع معیشتی مردم که ناشی از تسلیم و خضوع حکومت های مصری به سیاست های “جهانی سازی امپریالیستی” بود؛ تشویق و تقویت نمودند. همانطوی که پیش از این اعلام نمودم، اسلام سیاسی هرگز در مصر در صف اپوزیسیون نبوده و همیشه، جزیی از نظام حاکم بود.

برشماری دلایل پیروزی “اسلام سیاسی” در درجه نخست نیاز به شرح چگونگی برتری یافتن “جهانی سازی امپریالیستی” از یکطرف و بالارفتن شعارهای “اخوان المسلمین” از جانب دیگر، دارد.

بحرانی که پروژه “جهانی سازی” را در بر گرفت، تورم مهار گسیخته ای را در بخشهای “بی هدف” (غیر سازمان یافته) اقتصادی و اجتماعی باعث گردید. در شرایط و موقعیت مصر این بخش از اقتصاد و جامعه مهمترین عوامل معیشتی اکثریت مردم می باشند (بر طبق امار رسمی ۶۰٪). سازمان های تشکیلاتی “اسلام سیاسی” در چنین شرایطی از قدرت بالایی برای مانور برخوردارند. موفقیت “اخوان المسلمین” در حوزه هایی این چنین، خود باعث بالا رفتن میزان فعالیت در بخشهای اقتصادی - اجتماعی مذکور شده و در نتیجه باز تولید آنها را سبب گردید.

فرهنگ سیاسی به کار رفته توسط “اخوان” در کمال سادگی است. این فرهنگ، “مشروعیت اسلامی” را به اصل مالکیت خصوصی و روابط بازار “آزاد” اضافه می نماید. فرهنگ مذکور عدم توانایی این بخش را برای توسعه اقتصاد ملی، بدلیل خصوصیات که در واقع همان خصوصیات ابتدایی “اقتصاد بازار” میباشد، در نظر نمی گیرد.

پشتیبانی مالی “شیوخ خلیج” که بصورت وسیعی با تزریق پول برای شکوفایی این تشکیلات بکار می رود در نهایت بصورت قروض ساده و یا کمک های بلاعوض در نظر گرفته می شود. “موسسات نیکوکاری” و “مراکز درمانی” را هم به یمن کمکهای مالی “خلیج”، باید به این بخش اضافه نمود. آنچه مسلم است، “خلیج” قصد ندارد در بالا بردن قدرت تولید در اقتصاد مصر سرمایه گذاری نماید (مانند احداث کارخانه ها و ...) و صرفا به افزایش حجم و “توسعه” این اقتصاد “پست” نظر دارد. اما

رونق اقتصاد در مصر به سلطه "خلیج" (این سلطه بر مبنای اسلامی کردن جامعه شکل گرفته است) و سلطه ایالات متحده امریکا (با فرض مصر وابسته درگیر با فقر روز افزون) و سلطه اسرائیل (با فرض مصر ناتوان در برابر توسعه طلبی صهیونیستی) پایان خواهد داد.

این خصوصیت برای نظامی که در پس پرده شعارهای "اسلامی" با سرخم نمودن به سرمایه داری امپریالیستی مردم خود را به سمت فقر می کشاند، مختص مصر نیست. این خصوصیت مشترک اغلب کشورهای عرب و اسلامی است. عملکرد این خصوصیت را در ایران هنگامی که "اندیشه خمینی" راه را برای غلبه "اقتصاد بازار" هموار نمود، دیدیم. خصوصیتی که سبب گردید "سومالی" بعنوان یک کشور از گردونه کشورهای تشکیل دهنده جهان معاصر حذف گردد.

در چنین شرایطی، استیلای "اسلام سیاسی" بر حکومت در مصر (و کشورهای دیگر) چه پیامد هایی دارد؟

هم اینک گفتمانی ساده لوحانه (و به عبارتی در نهایت ساده لوحی) جهان رسانه ای "غالب" را در نوردیده و چنین ترویج می کند که: "پیروزی اسلام سیاسی به دلیل هویت ذاتی جامعه ما امری ناگزیر است، این واقعیت علیرغم عدم اعتراف به آن توسط برخی جریان ها، خود را بر شرایط موجود تحمیل نمود". چنین گفتمانی این حقیقت را که "غیرسیاسی نمودن جامعه" امری برنامه ریزی شده بوده و بدون آن امکان موفقیت "اسلام سیاسی" وجود نداشته است، ندیده می گیرد.

بر این مقوله، موضوع دیگری که می توان آن را چنین خلاصه نمود، باید اضافه نماییم: "این موفقیت ها خطری ندارند چرا که موقت هستند و نظامی که از پی آنها می آید محکوم به شکست است و سرانجام توده ها از چنین نظامی فاصله خواهند گرفت." گویی "اخوان المسلمین" از جمله کسانی هستند که اصول دموکراسی را در صورتی که علیه منافع آنها باشند، می پذیرند! به نظر می رسد نظام حاکم بر واشنگتن چنین نظریه ای را (البته به صورت ظاهری) پذیرفته است. بر اینها افکار عمومی ساخته و پرداخته جهان رسانه ای "غالب" را نیز باید اضافه نمود.

برخی از روشنفکران عرب و مصری نیز ظاهراً از روی "فرصت طلبی" و یا روشن نبودن مواضعشان مروج چنین گفتمانی هستند. نه باید چنین پنداشت. باید بدانیم، در صورتی که "اسلام سیاسی" بر مسند قدرت نشیند اگر نه برای "ابد" که برای مدتی طولانی (حداقل ۵۰ سال

همانگونه که در ایران دیدیم) خواهد ماند. در این مرحله که من انرا "مرحله انتقالی" می نامم، ملت های دیگر راه پیشرفت را در پیش خواهند گرفت و ما در نهایت در پایین ترین ردیف خواهیم ماند.

به همین دلیل، من به اخوان المسلمین بعنوان یک "حزب اسلامی" نگاه نمی کنم. نگاه من به اینان، اولاً - به عنوان یک حزب ارتجاعی و واپسگراست، ثانیاً در صورت استیلا بر قدرت سیاسی، بهترین ضامن برای حفظ قدرت نظام امپریالیستی، خواهد بود.

درباره بنیادگرایی (سلفی ها)

بنیادگرایی در پس فراخوان به "جهل و تاریکی" مطرح شده توسط "رشید رضا" (۱) و "اخوان المسلمین" و برای تکمیل آن پدید آمد، سلفی ها (بنیاد گرایان) بصورت علنی "ازادی" و در پس آن "دموکراسی" را نفی می کنند. اینان معتقدند ازادی، علت وجودی انسان {از نظر آنان انسان بصورت عبدا. (بنده) افریده شده است} را که برای بندگی خالق افریده شده، نفی میکند. بدیهی است که مروجین و صاحبان چنین اندیشه ای هرگز چگونگی رسیدن به افریدگار این "جهان مدرن" را به ما نشان نمی دهند. آیا می توان (بعنوان مثال) از او (افریدگار) در مورد قبول یا عدم قبول "افزایش دستمزدها" سوال نمود؟ چنین پنداری راه را برای برپایی "دیکتاتوری ولایت فقیه" همانگونه که در ایران صورت گرفت باز می نماید. در آنجا روحانیون خود را بعنوان تنها کسانی که منحصرأ دارای این "قدرت شناخت" هستند، معرفی کردند! سلفی ها دشمنان "مدرنیته" ای هستند که به حق "نواوری" برای اداره امور دنیا شناخته شده است. و نواوری "ازادی" و "خرد نقاد" را می طلبد که مورد قبول سلفی ها نمی باشد.

در پاسخ به ادعای رهبران "سلفی" در مورد قبول "دنیای مدرن" و وابستگی به آن از طریق آموزش و بکارگیری کامپیوتر و "مدیریت" (انهم با استفاده از کتب و جزوات اهدایی امریکا!) چه می توان گفت؟ چنین ادعاهایی یک کمدی اشکار است. قدرت برتر (منظورم سرمایه داری امپریالیستی مسلط) به "نوکر" نیاز دارد. نوکرانی که دارای چنین "هنر"هایی باشند و نه بیشتر. آقای دانلپ (مشاور انگیزی آموزشی در زمان اشغال) این موضوع را به خوبی درک و به همین دلیل آن را بعنوان پروژه ای آموزشی در مدارس مصر به اجرا گذارد! مدرنیته از قبول اصل "ازادی" و عبور از اینگونه قید و بندها، به عنوان نخستین شرط بالابردن قدرت "ملت" برای پیروی از جهان مدرن بصورت توانا و پیگیر می باشد، آغاز می گردد.

۲- آیا امکانی برای "اصلاحات دموکراتیک" در الجزایر وجود دارد؟

مصر و الجزایر در دوره "باندونگ" و "عدم تعهد" بعنوان دو کشور عربی نقش رهبری کننده و بارزی در موج اول "بیداری جنوب" ایفا نمودند. مهمترین دستاوردهای موفقیت امیز اینان، پایه ریزی جامعه‌هایی بود که بحق می‌توان آنها را جامعه‌های "پس از استعمار" نامید. پایه ریزی این جامعه‌ها با موفقیت‌های اقتصادی و اجتماعی ترقی خواهانه مشخصی (علیرغم محدودیت‌های بسیار) همراه بود. اما به رغم همه امیدواری‌ها برای رسیدن به رهایی، در ادامه راه، روند این تغییرات متوقف گردید. و نهایتاً هر دو کشور به شکل خطرناکی به لیست کشورهای تحت سلطه استعمار بازگشتند.

به نظر می‌رسد مدل "الجزایری" از موفقیت بهتری نسبت به "نمونه" مصری خویش برخوردار است. در الجزایر به دلیل وجود دو گرایش در طبقه حاکم (گرایش "ملی" و گرایش "کمپرادور") در مقابل بازگشت به دوران "استعمار" هنوز هم می‌توان موانعی مشاهده کرد. اگرچه در برخی موارد، مشارکت هر دو گرایش را در فراهم نمودن "شرایط" برای تکوین شخصیتی وابسته به طبقه حاکم می‌توان دید. این وضعیت در مصر کاملاً متفاوت است. در دوران سادات- مبارک طبقه حاکم بطور کلی خصوصیات "ملی" خود را از دست داد.

برای تفاوت‌های فوق به دو دلیل می‌توان اشاره نمود:

جنگ‌رهایی بخش در الجزایر مولود طبیعی رویکرد عمیق اجتماعی-ایدئولوژیک بود. برخلاف آن در مصر "ناصریسم"، برآمد گسترش موج مبارزات رهایی بخش بعد از انقلاب ۱۹۱۹ بوده که با نوسانات بسیار و پس از ژرفش نوین مبارزات رهایی‌بخش، بعد از جنگ جهانی دوم تعمیق شد و به بار نشست. کودتای سال ۱۹۵۲ از تعمیق این جنبش جلوگیری نمود. اما انقلاب سال ۱۹۵۳ بر مبنای گرایش به راست صورت گرفت. این گرایش، بر اساس "ابتکارات بالایی‌ها" از حضور توده‌ها در جنبش جلوگیری نمود.

از سوی دیگر این نکته را در مورد تأثیرات ویرانگر "میراث استعماری" فرانسه در الجزایر باید مدنظر قرار داد که جامعه "سنتی" الجزایر به دلیل گرایش جامعه جدید "الجزایر آزاد" به "پوپ لیسم"، فرو پاشید.

در نهایت در کلیه کشورهای عربی (بجز در مصر)، عدالت اجتماعی در صدر مطالبات و خواسته‌های مردم جلوه نمود. در مصر برخلاف سایر کشورهای عربی، پروژه "جنبش بیداری و تحول خواهی" از دوره محمدعلی

پاشا به بعد توسط بالایی ها (طبقات حاکم) به پیش برده شد. در مصر رهبران "اریستوکرات" جنبش، با دعوت مردم به مدرنیسم بتدریج به "بورژوازی اریستوکرات" متحول گردیدند.

این شرایط مختلف، زمینه های متفاوتی را در کشورهای فوق برای رویارویی با چالش جدید یعنی ظهور "اسلام سیاسی" پدید آورد. "حسین بلالو" در کتاب در حال انتشار [دموکراسی در الجزایر: اصلاح یا انقلاب]، چگونگی عدم موفقیت و شکست زودهنگام "اسلام سیاسی" را به تبع "عریان شدن چهره زشت ان"، شرح می دهد. این بدان معنا نیست که "اسلام سیاسی" در این دیار به تاریخ پیوسته و امکان ظهور مجدد آن وجود ندارد. اگرچه بین الجزایر و مصر از این منظر تفاوتی بسیار است چرا که در مصر "اسلام سیاسی" در میان افکار عمومی از مشروعیت بیشتری برخوردار است. در مصر و برای ادامه سلطه سرمایه داری وابسته، هم پیمانی میان "اسلام سیاسی" و "بورژوازی کمپرادور" همچنان نقش برجسته ای دارد. به همین دلیل و در برخورد با چالشهای عصر حاضر در دو کشور، تحولات متباینی را حداقل در کوتاه مدت می توان پیش بینی نمود.

من امکان انجام اصلاحات "کنترل شده" را از "داخل" در الجزایر دور از ذهن نمی بینم. می توان برای این "احتمال" درصدی از واقعیت در نظر گرفت. برخلاف آن در مصر هیچگونه الترناتیوی در مقابل [رویارویی "جنبش مردمی" با ائتلاف ارتجاعی "اسلامی - کمپرادوری"] وجود ندارد. مصر و الجزایر دو کشور عربی هستند که می توان کاندیداتوری آنها را برای پیوستن به کشورهای "نوظهور" پیش بینی نمود. به همین ترتیب می توان انتظار داشت که به عنوان دو نمونه "غم انگیز" عدم موفقیت برای رسیدن به چنین سطحی از آنها یاد نمود. اگرچه مسئولیت طبقات حاکم در این "شکست" اشکار است، اما در نظر نگرفتن مسئولیت جامعه، روشنفکران و مبارزان جنبشهای سیاسی در آن نیز، صحیح نمی باشد.

در خصوص کشورهای مغرب عربی (مراکش و...)، چنین اذعان می شود که: "مراکش اصلاحات دموکراتیک را با روش های مسالمت آمیز و مرحله ای به پیش می برد". از خواننده این مطلب اجازه می خواهم شک و تردیدهایی را در این خصوص اعلام نمایم. تحول دموکراتیک برنامه ریزی شده به امر "پادشاه" در چارچوب "سرمایه داری وابسته"، امری دور از دسترس است. اضافه می کنم: "تا زمانیکه مردم مراکش اصل سلطه نظام "سلطنتی - دینی" را [پادشاه بعنوان "امیر المومنین"] پذیرا باشند؛ اصلاحات محدود و کنترل شده، هرگز راهی به سوی دموکراسی

واقعی نخواهند یافت. باشد که "مراکشی ها" دلیل اصلی مشکل "صحرا" را متوجه شوند. چرا که مردم ازاده "صحرا" به برداشت دیگری از "اسلام" معتقد هستند و آن، عدم کرنش به هیچ "بنده" خدایی حتی اگر "پادشاه" باشد، می باشد.

۳- فاجعه در سوریه

نظام بعثی در سوریه، در گذشته به مجموعه ای از رویکردهای ملی-مردمی (هر چند غیردموکراتیک) به تاسی از "ناصریسم" در دوران "باندونگ" روی آورد. پس از روشن شدن دستاوردهای این اقدامات؛ حافظ اسد، پروژه عقب نشینی و سمت گیری به راست (سیاست درهای باز) را ضمن حفظ گرایشات ملی گرایانه و ضد استعماری در پیش گرفت. این همان راهی بود که "ناصر" پس از شکست سال ۱۹۶۷ در پیش گرفت.

تاریخ، بیهودگی این حرکت را آشکار نمود. در مصر پس از مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰، این راه به تسلیم بدون قید و شرط در برابر ائتلاف ارتجاعی ایالات متحده آمریکا، خلیج و اسرائیل منتهی گردید. در سوریه سیاست "درهای باز" به همان سرنوشتی دچار گردید؛ که کشورهای دیگر دچار آن شدند. منظورم، زوال و بهم ریختگی سریع و خطرناک شرایط اجتماعی طبقات مردمی است، و در نتیجه مشروعیت نظام نیز دچار "فرسایش" شد.

نظام حاکم در سوریه در رویارویی با اعتراضات، شیوه سرکوب را برگزید. "اخوان" از فرصت استفاده نموده خود را به عنوان نیروی "اپوزیسیون" مطرح کردند. پروژه ای به رهبری "استعمار" و هم پیمانانش به ظاهر با شعار "رهایی مردم سوریه از دیکتاتور" اما در واقع با انگیزه فروپاشی کشور سوریه همانگونه که در عراق و لیبی اتفاق افتاد؛ کلید زده شد.

اینجا، روابط عمیق بین منافع ائتلاف "سه گانه" خود را نشان می دهد. برای واشنگتن مهمترین "هدف"، فروپاشی پیمان ایران - سوریه - حزب الله می باشد. پیمانی که مهمترین مانع آمریکا برای برقراری سلطه بر "منطقه" است؛ اما برای اسرائیل، هدف تجزیه سوریه به دولت های کوچک "فرقه گرا" می باشد. برای "خلیج" مهمترین هدف برپایی "دیکتاتوری سنی" با الهام از "وها بگیری" است، حتی اگر این دیکتاتوری به قیمت قتل عام "علوی ها"، "دروزی ها" و یا "مسیحیان" صورت گیرد.

در مقابله با این خطر هراسناک نظام "بشار"، از هرگونه واکنش

اصولی و مناسب که بی شک همان خودداری از “بکارگیری خشونت” و انجام “اصلاحات حقیقی” می باشد، عاجز است.

یگانه راه حل مورد قبول و مطلوب، گشودن راه مذاکرات حقیقی است که اولین شرط برپایی یک جبهه دموکراتیک و قوی می باشد. جبهه ای که علیرغم وجود ساختارها و اجزا آن، کوشش می شود با خاموش نمودن صدایش، وجود آن نیز، ندیده گرفته شود.

(۱) رشید رضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵) متولد لبنان- روزنامه نگار، نویسنده و از پیشگامان اندیشه سلفی و موسس ماهنامه معروف “المنار” که مدت ۳۵ سال در مصر منتشر می شد. حسن بنا موسس “اخوان المسلمین” تحت تاثیر افکار رشید رضا بود. وی در مصر از دنیا رفت. - مترجم

نویسنده: دکتر سید علی حسینی

وضعیت زنان مهاجر در بازارکار سوئد



مهرداد درویش پور

گزارش رادیو پژواک

در آستانه ی هشتم مارس، روز جهانی زن، کنفرانسی در محل پارلمان سوئد برگزار شد که به زنان خارجی تبار در بازار کار سوئد می پرداخت. این کنفرانس که موضوع آن بررسی موقعیت زنان خارجی تبار و مهاجر در بازارکار بود، به دعوت حزب چپ و با شرکت نمایندگان از احزاب مودرات، سوسیال دموکرات، لیبرال مردم و چپ در روز پنجشنبه در پارلمان برگزار شد.

علاوه بر نمایندگان این احزاب، اعضای یک گروه تحقیق که در این زمینه پژوهش کرده بود و چند پژوهشگر اجتماعی از جمله مهرداد درویش پور، استاد جامعه شناسی در استکهلم نیز در این زمینه سخن رانی کردند. در پایان نیز میزگردی در این مورد تشکیل شد و شرایط زنان

خارجی و مهاجر و مشکلاتی که برای ورود به بازارکار دارند مورد بحث قرارگرفت. ازجمله مسائلی که دراین کنفرانس برآن تاکیدشد، شرایط متفاوت زنان مهاجر نسبت به زنان سوئدی بود. پژوهش ها و بررسی هایی که تاکنون انجام شده، نشان می دهند که زنان مهاجر در سوئد بااین که از موقعیت تحصیلی بالا و گاه بالاتری نسبت به زنان سوئدی برخوردارند، اما در بازارکار، امکانات برابری با آنها ندارند. دراینجا گزارش پخش شده از برنامه ی رادیویی پژواک را می شنوید.

[Lyssna: وضعیت زنان مهاجر در بازارکار سوئد](#)

مجله هفته ۲۲

گاهنامه سیاسی و فرهنگی
شماره ۲۲



اوضاع اپوزیسیون خارج از کشور و راه کارهای مبارزه جمهوری خواهی *

اکبر سیف

بحث جمهوری خواهان ایران بزیر کشیدن رژیم ملا ها به هر قیمتی و فارغ ازآنچه پس از آن برسر ایران و مردم آن پیش خواهد آمد، نیست. بر کناری رژیم و نظام دینی حاکم باید بتواند راه را بر استقرار نظامی دموکراتیک و پیشرفت و توسعه جامعه و بهبود زندگی همه مردم برای زندگی در شرایطی آرام و فارغ از جنگ و سرکوب هموار سازد.

باسلام و تشکر ازدوستان.

بحث بر سر اوضاع اپوزیسیون خارج از کشور و راه کارهای مبارزه جمهوری خواهی، همکاری، همگرایی یا اتحاد جمهوری خواهان است. دوستان در همین رابطه سه سوال مشخص در مقابل سخنرانان مطرح کرده اند. من با توجه به محدود بودن وقت، بحثم را در شش محور بطور خلاصه مطرح می کنم.

اول، در باره خود اپوزیسیون خارج از کشور و جایگاهش در مبارزات مردم ایران :

در همین ابتدا خوبست نکته مهمی، که به نوعی مربوط به چارچوب بحث است یعنی خارج از کشور و حد انتظار از آن را مد نظر قرار دهیم. به نظر من خارج از کشور، با تمام اهمیت فزاینده آن، پشت جبهه مبارزه در داخل کشور محسوب می شود. تحول دموکراتیک در ایران، در اساس، به همت مردم ایران است که صورت می گیرد. خارج از کشور، حامی این مبارزه و تقویت کننده آن در زمینه های مختلف است، نه جانشین آن.

این در ایران، یعنی در جبهه اصلی مبارزه است که آلترناتیورژیم شکل می گیرد، نه در خارج و احیاناً پشت درب های بسته و در دالان های پر پیچ و خم بند و بست سیاسی .

بی تردید سیطره سرکوب خشن دینی در ایران، وظیفه و مسئولیت اپوزیسیون خارج از کشور را دو چندان می کند؛ حضور حدود پنج میلیون ایرانی در خارج و حضور صد ها کادر سیاسی جان بدر برده از تیغ سرکوب رژیم،، بعلاوه امکانات وسیع تکنولوژیک و ارتباطی و رسانه ای موجود در خارج و همراهی افکار عمومی و نهاد های ترقیخواه بین المللی با مردم ایران و...، همگی ظرفیت هایی هستند که در صورت مدیریت و بهره برداری درست، به مبارزه اپوزیسیون خارج از کشور اهمیت خاصی می بخشند.

دوم، نقش تعیین کننده پروژه سیاسی در تنظیم همکاری ها :

دوستان پرسیده اند جمهوری خواهان طرفدار دموکراسی وجدایی دین و دولت با چه نیروهایی می توانند همکاری، همگرایی یا اتحاد عمل کنند؟ در این زمینه فکر می کنم که قبل از تعیین نیرو ها، باید پروژه های سیاسی را به بحث گذاشت. به عبارت دیگر سیاست هر جریانی در همکاری ها و ائتلاف هایش در واقع تابعیست از پروژه سیاسی آن جریان. بسته به اینکه پروژه سیاسی ما چه باشد و تا چه حد در

پیشبرد آن جدی باشیم ترکیب اتحاد ها و ائتلاف ها به ناگزیر دستخوش تغییر می گردد. معیار حضور هر نیرویی هم در هر همکاری و ائتلافی، طبعاً مشروط به تفاهم آن نیرو با پروژه آن همکاری و اتحاد، و پایبندی بدان در رفتار و عمل سیاسی اش است.

سوم، در باره شالوده و کارپایه سیاست ائتلافی جمهوری خواهان؟

در این زمینه اگر می پذیریم که در مرکز پروژه سیاسی جمهوری خواهان ایران استقرار دموکراسی از طریق برگزاری انتخابات آزاد و بدین ترتیب حاکمیت مردم ایران قرار دارد؛ و اگر فکر می کنیم که حاکمیت مردم در کشور ما از طریق استقرار جمهوری ای دموکراتیک، مبتنی بر تفکیک دین و دولت و نیز هر ایدئولوژی ای از دولت و پایبند به اعلامیه حقوق بشر است که هموار و میسر می گردد؛ خوب، همین است آن استراتژی سیاسی ای که شالوده و کار پایه سیاست ائتلافی جمهوری خواهان را می سازد. این استراتژی هیچ سنخیتی نه با استراتژی سلطنت طلبان دارد و نه با استراتژی آن بخش از اصلاح طلبان حکومتی سابق که کماکان مدافع نوعی تلفیق دین و دولت در ایران هستند.

این استراتژی هم دموکراتیک است و هم بر خواسته از تاریخ و تحولات و مبارزات خود ویژه مردم ایران در دوران معاصر، از دوره مشروطیت بدین سو، با تمامی پیشرفت ها و پسرفت ها و پیروزی ها و شکست ها یش.

چهارم اینکه در پروژه سیاسی جمهوری خواهان، تحول جامعه ایران با تکیه بر اراده آگاه مردم به عنوان شهروندانی برابر حقوق و از طریق سازماندهی مقاومت مدنی در برابر دیکتاتوری و استبداد دینی حاکم است که صورت می پذیرد.

این پروژه در نقطه مقابل پروژه بزیر کشیدن رژیم با توسل به دخالت نظامی ائتلاف ناتو و دول متبوع آن، آنچنانکه در افغانستان و عراق و سپس با تفاوت هایی در لیبی اتفاق افتاد قرار دارد. بحث جمهوری خواهان ایران بزیر کشیدن رژیم ملا ها به هر قیمتی و فارغ از آنچه پس از آن برسر ایران و مردم آن پیش خواهد آمد، نیست. برکناری رژیم و نظام دینی حاکم باید بتواند راه را بر استقرار نظامی دموکراتیک، و پیشرفت و توسعه جامعه و بهبود زندگی همه مردم برای زندگی در شرایطی آرام و فارغ از جنگ و سرکوب هموار سازد.

تحولات پرشتاب منطقه، اوضاع بی ثبات و نابسامان افغانستان و عراق و کمی دورتر لیبی، بعلاوه موقعیت بحرانی و وضعیت خطیر سیاسی در ایران، و بحران آفرینی های مداوم رژیم، همگی حساسیت بمراتب بیشتری

رانسبت به تفاوت های بنیادین میان این دو پروژه و توجه مسئولانه به نتایج متضاد مترتب بر این دو راطلب می کند. این حساسیت ها می باید در سیاست ائتلافی جمهوری خواهان به صورت عدم همراهی، عدم همگرایی و فاصله گیری هر چه بیشتر با گرایشات سیاسی ای که به شکل آشکار یا مبهم آتش بیار دخالت نظامی نیرو های ناتو در ایران هستند بازتاب پیدا کند...

پنجم، در باره چگونگی تفکیک دین و دولت در ایران و بازتاب آن در سیاست ائتلافی جمهوری خواهان است .

خلاصه کلام این که، روند تفکیک دین و دولت در ایران روندی ساده نیست. آمیزش دین و دولت در ایران تاریخی طولانی دارد و به دوره قبل از اسلام بر می گردد. چهارده قرن حضور اسلام، که با حضور مستقیم یا غیر مستقیم دستگاه روحانیت و نمایندگان آن در قدرت سیاسی رقم می خورد، و بیش از سه دهه حکومت ملا ها در ایران، همگی به پیچیدگی های آن افزوده است. این تفکیک الزاما مطابق تجربه غرب پیش نرفته و به احتمال زیاد روندی خود ویژه طی خواهد کرد.

در این روند بدون تردید مجموعه گرایشات دین باوری که در پی تجربه تلخ و پر هزینه سی و دو سال حکومت دینی، به رفورم مذهبی و به نوعی پروتستانیسم اسلامی روی آورده اند، نقشی مهم و کلیدی ایفا می کنند. از این لحاظ اصلاح طلبان حکومتی سابق که در پی تحولات چند ساله اخیر، بطور عمده از حکومت کنار گذاشته شده اند، به انتقاد رودر روی از اوضاع روی آورده و در مرز زندان و آزادی یا زندگی در تبعید قرار دارند و در میان اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی در نوسانند جای ویژه ای دارند.

سیاست جمهوری خواهان با این گرایشات، ضمن بر شمردن تفاوت ها یشان، می باید سیاستی دوستانه، مبتنی بر دیالوگ انتقادی، همراه با همکاری های گسترده به خصوص در موارد مربوط به نقض حقوق بشر در ایران، در اعتراض به تبعیض میان شهروندان در زمینه های مختلف و میان زنان و مردان باشد.

ششم، بالاخره چنین به نظر می رسد که پاسخگویی به ضرورت های سیاسی موجود، نگاهی دو باره از سوی جمهوری خواهان به وضعیت جامعه، به اوضاع منطقه، و به موقعیت اپوزیسیون خارج از کشور، با تمامی تحولات و جا به جایی ها و در حال شدن های آن طلب می کند.

جمهوری خواهان نیاز به برآمدی تازه، در شکلی بمراتب گسترده تر و

